

دکتر کنت متیوز، سفر پیدایش، جلسه ۱۸، یعقوب و لابان، سفر پیدایش ۲۹-۳۱

کنت متیوز و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر کنت متیوز در تدریس خود در مورد کتاب پیدایش است. این جلسه ۱۸، یعقوب و لابان، پیدایش فصل‌های ۲۹ تا ۳۱ است.

امروز، ما به یعقوب و لابان و رابطه آنها در پدان آرام نگاه می‌کنیم، جایی که یعقوب در فصل ۲۹ از خانه خود به بئرشبع به خانه خانواده‌اش، برادر مادرش، لابان، برادر ربکا، فرار کرد.

و واقعاً، چیزی که می‌توانید به ذهنتان خطور کند این است که چگونه این سه فصل، ۲۹، ۳۰ و ۳۱، از بیرون با فرار مشخص شده‌اند. در مورد فصل ۲۹، او از برادرش عیسو فرار می‌کند که قصد کشتن او را دارد. سپس، در فصل ۳۱، او از عمویش لابان به دلیل ظلمی که در آنجا تجربه می‌کند، فرار می‌کند.

بنابراین به جای اینکه به توافق بهتری تبدیل شود، خواهیم دید که در تجربیات یعقوب مخرب‌تر می‌شود. می‌توانید فصل ۲۹ را به عنوان توصیف ورود او به پدان آرام، به ویژه شهر حران، در نظر بگیرید. و سپس در فصل ۳۱، او قصد ترک آنجا را دارد.

در فصل ۳۰، بین این دو، محور اصلی قرار دارد. در آن فصل، توصیفی از افزایش فرزندان و همچنین افزایش گله‌ها و رمه‌های او وجود دارد. حال، پیشینه برای درک این فصل‌ها بسیار مهم است.

می‌توانیم آن را در فصل ۳۱ بخوانیم. و می‌توانید با من در فصل ۳۱ نگاه کنید، جایی که صدای خدا را می‌شنویم. و او در آیه ۱۳ می‌گوید، من خدای بیت‌ئیل هستم.

به یاد دارید در فصل ۲۸، جایی که خدا خود را در خواب به یعقوب آشکار کرد. به یاد بیاورید پلکانی را که آسمان و زمین را به هم متصل می‌کرد و فرشتگانی را که بالا و پایین می‌رفتند. همانطور که می‌دانید، بیت‌ئیل خانه خدا نامیده شد و نه تنها در زندگی پدران، بلکه در طول تاریخ اسرائیل، به مکانی با اهمیت مذهبی تبدیل شد.

بنابراین، او در آیه ۱۳ می‌گوید، من خدای بیت‌ئیل هستم، جایی که شما ستونی را مسح کردید. به یاد داشته باشید که او سنگ را یا زیر سر خود یا کنار سرش، جایی که برای خواب دراز می‌کشید، برداشت. و، او آن را به عنوان یک ستون، مکانی برای، او، شناخت حضور خدا، قرار داد و سپس ادامه داد و جایی که شما با من نذر کردید، این نذر ایمان بود، با این اعتماد که پس از بازگشت به بیت‌ئیل، خود و دارایی‌هایش را در پرستش به یهوه، خدای بیت‌ئیل، تقدیم خواهد کرد.

و در پایان آیه ۱۳، اکنون این سرزمین را ترک کنید و به سرزمین مادری خود بازگردید. بنابراین، این زمینی‌ای برای درک آنچه در فصل ۲۸ رخ خواهد داد، است. ما اولین موردی را در کتاب مقدس داریم که رابطه شخصی فعلی را که با خدا شروع به توسعه خواهد کرد، یادآوری می‌کند.

او خدا را به عنوان خدای پدران می‌شناسد. او وعده‌هایی را که به ابراهیم و پدرش، اسحاق، داده شده بود تشخیص می‌دهد، اما او شخصاً خدا را از طریق تجربه شخصی خود نشناخته بود. اما اکنون او آن تجربه را با خدا آغاز می‌کند و همانطور که در شرایط دشوار او در شهر حران می‌بینیم، این تجربه توسعه و رشد خواهد یافت.

حالا، وقتی به این فصل‌ها نگاه می‌کنیم، اوضاع بدتر می‌شود، نه بهتر. آدم فکر می‌کند، خب، او دارد این رابطه را با خدا برقرار می‌کند. قول‌هایی داده شده است

او قرار است به شهر حران برود. او قرار است این تجربیات را داشته باشد که در آنجا همسر و فرزندی خواهد داشت و ثروتمند خواهد شد. و کمی بعد، ربکا، همسرش، یا بهتر بگوییم مادرش، با خود فکر کرد، او برمی‌گردد و ما شاهد تحقق وعده‌ها خواهیم بود

اما اصلاً اینطور نیست. اتفاقی که می‌افتد این است که فریب پشت فریب وجود دارد. و همانطور که در رحم بین یعقوب و عیسو دیدیم، جایی که کشمکش وجود داشت، خواهیم دید که اکنون بین یعقوب و لابان کشمکش وجود دارد و بین لیه و راحیل رقابت وجود دارد

و بعد نوبت به دو همسرش می‌رسد، و بعد بین دختران و پدرشان، لابان، درگیری پیش می‌آید. خوشبختانه این درگیری در فصل ۳۱، آیه ۳۲ با یک پیمان صلح پایان می‌یابد. بنابراین، ما اینجا تنش داریم

و برخلاف یعقوب و، ببخشید، ابراهیم و اسحاق، که تنش تولید مثل وجود داشت، خواهیم دید که یعقوب فرزندان زیادی خواهد داشت. تولید مثل مشکل نیست. و او بسیار ثروتمند خواهد شد

اما مشکل کجاست؟ مشکل این است که او در آن سرزمین نیست. و خداوند در فصل ۲۸، رویای بیت لحم وعده داده است که او را باز خواهد گرداند. و بنابراین، خواهیم دید که خداوند با یعقوب صحبت می‌کند و می‌گوید، اکنون زمان بازگشت تو فرا رسیده است

چقدر زمان گذشته است؟ خب، ۲۰ سال بوده، هفت سال برای همسر اولش، لیه، هفت سال برای پرداخت دستمزد راحیل، همسر دومش. و بعد شش سال برای مراقبت از گله‌هایی که برای لابان پیدا می‌کنیم. و این توسط یعقوب گزارش شده است، که در این مورد صحبت می‌کند

و او در فصل ۳۱، وقتی با راحیل و لیه صحبت می‌کند، شروع به صحبت در این مورد می‌کند. و در آیه پنجم به آنها می‌گوید: «می‌بینم که رفتار پدرتان با من مثل قبل نیست. حالا، این رفتار به طور فزاینده‌ای خصمانه شده است.»

تنش بین این دو نفر در حال افزایش است. اما خدای پدرم با من بوده است. و بنابراین، او با وجود همه این موانع و بدرفتاری‌های لابان، ایمان و اعتماد خود را به خداوند ابراز می‌کند

خدا وفاداری خود را نشان خواهد داد. از ششم دوباره شروع می‌کنم، می‌دانید که من با تمام وجودم برای پدرتان کار کرده‌ام. مشکل این نبود که او در انجام تکالیف شکست خورد، بلکه توافقی بود که با لابان در مورد دختران لابان داشت و سپس به کار ادامه داد

بله، در طول آن شش سال اضافی، بر گله‌های لابان نظارت می‌کرد. با این حال، او در آیه هفتم می‌گوید پدرت با ده بار تغییر دادن دستمزد، مرا فریب داده است. احتمالاً عدد ده، کلمه‌ای است که منعکس کننده عددی است که ایده کامل بودن یا تمامیت را منعکس می‌کند

با این حال، خدا به او اجازه نداده است که به من آسیبی برساند. بنابراین، دوباره می‌بینید که او توکل و ایمان خود را به خداوند معطوف می‌کند تا مطابق وعده خدا، از طرف او شفاعت کند. آیه هشتم: اگر پدرتان گفت که گوساله‌های خالدار مزد شما خواهند بود، پس همه گله‌ها جوجه‌های خالدار به دنیا آوردند

و اگر او گفته بود که گله‌های راه‌راه مزد تو خواهند بود، پس همه گله‌ها بچه‌های راه‌راه به دنیا آوردند بنابراین، خدا دام‌های پدرت را گرفته و به من داده است. بنابراین، باز هم، تفسیری از آنچه در حال وقوع است، بر این اساس است که خدا ترتیب بین این دو را رعایت کرده است.

اگر با من به فصل ۳۱ نگاه کنید، جایی که توصیف دیگری داریم. در این زمان، یعقوب با لابان صحبت می‌کند و برای او توضیح می‌دهد که چقدر به لابان وفادار و کوشا بوده است. با این حال، لابان با فریب دادن او با او بدرفتاری کرد.

وقتی در آیه ۴۱ می‌گویید، من کار درست را انجام دادم، به این موضوع پی خواهیم برد. او می‌گوید، در طول سالی که در خانه تو بودم، اوضاع به همین منوال بود. و در جملات قبلی، او درباره اینکه چگونه ۲۰ اطمینان حاصل می‌کرد که گوسفندان و بزهایی که زیر نظر داشت، توسط حیوانات وحشی مراقبت می‌شوند و اینکه چگونه با پشتکار برای لابان کار می‌کرد، صحبت کرد. چه در گرما و چه در سرما، روز یا شب، او در حال انجام وظیفه بود و می‌دید که وظیفه‌اش انجام می‌شود.

بنابراین، با بازگشت به آیه ۴۱، من ۱۴ سال برای دو دلار تو و شش سال برای دستمزد تو یا دستمزد خودم ده بار، برای تو کار کردم. بنابراین، این ۲۰ سال صرف کار طاقت‌فرسا شد. اما با این حال، او با برکت و نظارت خدا ظهور می‌کند.

مردی ثروتمند، مردی با چنین شهرت و ثروتی، به مردی تبدیل می‌شود که مورد حسادت قرار می‌گیرد، حسادت پسران لابان به حدی است که زمان رفتن او فرا رسیده است، در حالی که رفتن خوب است. حال آنچه در تجربیات می‌یابیم، همیشه سختی‌ها و ناامیدی‌ها، تهدیدها و خصومت‌ها وجود دارد. و از سوی خود پدران مقدس، می‌بینیم که آنها در وفاداری خود شکست می‌خورند.

آنها گاهی اوقات در اخلاق خود شکست می‌خورند. و واقعاً، اگر قرار بود خانواده‌ای را انتخاب کنیم که خدا از آنها برای خیر استفاده کند، به نظر می‌رسد که خانواده ابراهیم به عنوان یک کاندیدای جدی در نظر گرفته نمی‌شوند. و چرا خدا همچنان نعمت پشت نعمت را به آنها ارزانی می‌دارد، نه اینکه آنها را به خاطر گناهانشان پاداش دهد، بلکه گناه آنها را تا حدی تحمل می‌کند که همچنان بتواند با آنها به عنوان ظرفی برای برکت برای همه گروه‌های قومی کار کند؟

بنابراین، آنچه در اینجا داریم، نظارت خدا، اجرای خدا، نشان دادن وعده‌ها و نشان دادن این است که این طرح به پدران قوم وابسته نیست. اگر به پدران قوم وابسته بود، ما هرگز این طرح را شروع نمی‌کردیم. اما به دلیل قدرت خدا در خیر و برکت برای همه مردم بود که او توانست، با حکمت خود، با فیض خود، با رحمت خود، این طرح را اجرا کند.

در نتیجه، نه تنها فرزندان ابراهیم در حضور خدا توسط خدا غنی شدند، بلکه همچنان که به خواندن تاریخ بزرگی که در عهد عتیق یافت می‌شود ادامه می‌دهید، در مورد اینکه چگونه این گروه قومی وسیله‌ای برای اجرای نقشه خدا برای همه مردم خواهد بود، صحبت خواهد کرد. به این موضوع اشاره شده است، و سپس در عهد عتیق به تصویر کشیده شده است، که به کمال لذت‌بخشی در فرزندان ابراهیم، عیسی مسیح، پروردگار ما، می‌رسد. حال، وقتی به این وقایع مختلف، مانند آنچه در فصل‌های ۲۹، ۳۰ و ۳۱ می‌یابیم، نگاه می‌کنید، می‌توانید با خود بگویید، چه خانواده ناکارآمد وحشتناکی

و آنها بودند، شکی در این مورد نیست. و می‌توانید بگویید، این چقدر وحشتناک است که پاتریارخ‌ها و افراد مرتبط با آنها رنج می‌برند؟ آنها انواع نقشه‌های گناه‌آلود، فریب، شرارت و چیزهایی از این دست را متحمل

می‌شوند. اما چیزی که ما خواهیم یافت، همانطور که همین الان گفتم، این است که خدا هنوز هم می‌تواند از این برای شکل دادن و تبدیل یعقوب به مردی با ایمان بیشتر و رابطه‌ای عمیق‌تر و فشرده‌تر با خدا استفاده کند.

و این برای ما بسیار مهم است که به یاد داشته باشیم که نمی‌خواهیم یک تجربه در زندگی پدران کلیسا یا هر تجربه‌ای در عهد عتیق یا عهد جدید را در نظر بگیریم و آن را از داستان روایی بزرگ‌تر جدا کنیم. در متن داستان روایی بزرگ‌تر، اهداف والای خدا، واقعیت امیدوارکننده و تحقق آینده‌ی نقشه‌ی خداست که در این رویدادهای ناامیدکننده، معنا و مفهوم می‌یابیم، زیرا در چارچوب بزرگ‌تری قرار گرفته‌اند. در انزوا، به اشتباه تفسیر می‌شوند.

می‌توان آن را به عنوان شکستی از جانب خدا تفسیر کرد. رنج و شرم را می‌توان به عنوان رها شدن از جانب خدا تفسیر کرد. می‌توان آن را به اشتباه به عنوان دروغگویی خدا یا اینکه او اراده و توانایی اجرای نقشه‌هایش را ندارد، تفسیر کرد.

بنابراین، مگر اینکه این را در چارچوب وسیع‌تری قرار دهید، ممکن است انواع سوءتفاهم‌ها وجود داشته باشد. و بنابراین، به شما می‌گویم، عهد جدید نیز همین را می‌گوید، اینکه چگونه خداوند از چالش‌های مختلف در زندگی ما استفاده می‌کند، اما با این حال، به نفع ماست که این وقایع را در زندگی ما در نظر بگیریم و آن را در چارچوب بزرگ‌تری از آنچه خداوند با هدف خوب تبدیل ما و تعمیق رابطه‌مان با او از طریق پسرش، عیسی مسیح، توسط روح القدس انجام می‌دهد، قرار دهیم. و بنابراین شادی و خوشبینی که ما در مسیح عیسی داریم، همانطور که در مورد پدران کلیسا نیز صادق بود، زمانی که آنها بر رابطه مثبتی که خدا به آنها نشان می‌داد تمرکز کردند.

او خود را نشان می‌دهد، می‌خواهد دیده شود، بارها و بارها خود را آشکار می‌کند تا ایمان و پشتکار را تقویت و تشویق کند. و ما به عنوان مسیحیان نیز باید به یاد داشته باشیم که وقایع زندگی ما وقایعی نیستند که هدف یا وسیله‌ای نداشته باشند، و این چیزی نیست که شما آن را تصادفی بنامید. نه، چیزی که باید به خاطر داشته باشیم این است که، همانطور که پولس در عهد جدید در مکاتبات قرن‌تین خود می‌گوید، او غم و اندوه را تجربه کرده است، اما در عین حال شادی را نیز تجربه کرده است.

بنابراین حتی در بحبوحه غم و اندوه، مسیحیان می‌توانند شاد باشند، زیرا می‌دانیم که نقشه خدا در خداوند ما عیسی مسیح محقق شده است و چیزهای بیشتری در راه است. و این همان چیزی است که به ما پایداری ایمان و شادی‌مان را می‌بخشد. خب، بیایید کمی عمیق‌تر نگاه کنیم.

لابان در فصل ۲۹ یعقوب را فریب می‌دهد. و بنابراین، به ما گفته می‌شود که یعقوب به فدان آرام می‌آید و در آنجا چاهی را پیدا می‌کند و به آن برمی‌خورد. و این یادآور خادم ابراهیم است که به همان مکان رفت.

آنجا چاهی بود و آنجا جایی بود که او با همسر اسحاق، مادر یعقوب، ملاقات کرد. و بنابراین، به یاد خواهید آورد که چاه، چاه یعقوب بود، نه ربکا، که خدمتکار ابراهیم و همچنین روباه او را سیراب کرد. خب، در این مورد، قضیه برعکس خواهد شد.

این یعقوب است که سنگ را از چاه کنار می‌زند و آب مورد نیاز را حیل و گوسفندانش را فراهم می‌کند، زیرا او نیز چوپان است. بنابراین، این نوع پژواکی است که بارها در طول داستان خواهید یافت. در نتیجه، این اشارات فراوان به ابراهیم به ما نشان می‌دهد که خداوند جانشینی برای ابراهیم و اسحاق دارد و این همانطور که در فصل ۲۵ در ماجرای رحم پیشگویی شده بود، اتفاق خواهد افتاد، جایی که گفته می‌شود بزرگ‌تر به کوچک‌تر خدمت خواهد کرد و خداوند در حال تحقق وعده‌های خود است.

، سپس این وارونگی را داریم و به یک استقبال شاد تبدیل می‌شود. و این چیزی است که در آیه ۱۴ می‌بینیم زمانی که او در مورد یعقوب، برادرزاده‌اش، اعلام می‌کند و در آیه ۱۴ می‌گوید، تو از گوشت و خون من هستی. بنابراین در اینجا یک خویشاوندی وجود دارد که باید به نتیجه‌ای مثبت، یک رابطه شاد، منجر شود.

اما همانطور که می‌بینیم، لابان در مقایسه با یعقوب کاملاً رقیب سرسختی است. اکنون می‌بینیم که یعقوب فریبکار، بارها و بارها به فریب‌خورده تبدیل می‌شود. بنابراین، ما در خانواده اختلاف داریم و همانطور که در موارد قبلی دیده‌ایم، در درون اختلافات خانوادگی است که تهدیدی در مورد وعده‌ها وجود دارد.

این تهدید بزرگتری برای سرزمین و بازگشت به سرزمین است. خب، به ما گفته شده که یعقوب عاشق راحیل بوده است. بنابراین، یک ویژگی عاشقانه در اینجا یافت می‌شود و آن را در آیه ۱۸ خواهید دید.

یعقوب عاشق راحیل بود و این پیشنهاد اوست. باید به خاطر داشته باشید که یعقوب هیچ ثروتی نداشت که بتواند راحیل را به روشی تجاری، اما مبتنی بر یک رابطه، خریداری کند. نه یک خرید خام که ممکن است به آن فکر کنید، بلکه یک مهریه عروسی در میان است. بنابراین، این بهترین پیشنهاد اوست.

من هفت سال برای تو کار می‌کنم در ازای دختر کوچک‌ترت، راحیل. و در پایان هفت سال، در آیه ۲۰ به ما گفته می‌شود که به دلیل عشقش به راحیل، این هفت سال برای او فقط چند روز به نظر رسید. و بنابراین در طول هفت سال، او پاداش را دید، نه سختی‌های مختلفی که با هفت سال کار برای لابان همراه بود.

، حال، ظاهراً رسم در حران این بود که دختر بزرگ‌تر ابتدا و دختر کوچک‌تر بعداً ازدواج می‌کردند. و بنابراین لابان با دادن ضیافتی برای عروسی به یعقوب، اما با جایگزینی لیه به جای راحیل در شب زفاف، او را فریب داد. و البته، یک سوال رایج این است که چرا او نمی‌دانست که این در واقع لیه است نه راحیل؟ خب، یک ضیافت باید نوشیدنی‌های الکلی داشته باشد، و او ممکن است مست یا کمی مست بوده و سپس در چادری تاریک بوده باشد.

و سپس ممکن است لیه لباس خواب پوشیده باشد. اما نکته این است که در متن، دقیقاً به ما گفته نشده است که این اتفاق چگونه رخ داده است، اما تنها صبح بود که او متوجه شد که با لیه ازدواج کرده و فریب خورده است. در آیه ۲۵، لابان این رسم را توضیح می‌دهد و سپس با یعقوب قرار دیگری می‌گذارد.

و این بعد از این هفته، هفته جشن عروسی است، آنگاه راحیل را به تو می‌دهم، اما تو باید هفت سال دیگر کار کنی. هفت سال دیگر، همانطور که در آیه ۳۰ گفته شده است. پس این اتفاقی است که می‌افتد.

او دو همسر دارد، لیه و راحیل، و راحیل در فصل ۳۰ اهمیت فرزندآوری را بیان می‌کند. وقتی راحیل در آیه اول دید که برای یعقوب فرزندی نمی‌آورد، به خواهرش حسادت کرد. بنابراین به یعقوب گفت، به من فرزند بده یا می‌میرم.

به نظر می‌رسید که در آن زمان، هدف زن، فرزندآوری و تضمین ارث و میراث بود. همچنین امنیت آینده زن را تضمین می‌کرد که پسران بالغش بتوانند از او مراقبت کنند. بنابراین، دوباره در آیه ۳۱ و با مراجعه به فصل ۲۹ می‌بینیم که خداوند نسبت به لیه ترحم و رحمت نشان می‌دهد، زیرا می‌داند که لیه دوست داشته نشده است.

او رحم او را گشود و به او فرزندان داد. و این همان چیزی است که این حسادت، این رقابت را برای آن دو لیه و راحیل، ایجاد کرد. حال، در فصل 30 می بینیم که راهی برای افزایش فرزندان، همانطور که در مورد ابراهیم و هاجر دیدیم، دادن کنیز برای به دنیا آوردن فرزندان اضافی به یک شخص بود.

و بنابراین، این مورد در مورد لیه و کنیزش، بلهه، یا بهتر بگویم، کنیز راحیل، بلهه، که بچه دار خواهند شد، صدق می کند. و سپس در مورد لیه، کنیزش، زلفه، است که بچه دار می شود و آنها نامگذاری می شوند همانطور که در این فصل می بینیم، می خواهم دوباره تأکید کنم که درک کاملی وجود دارد که حتی اگر برخی از فرهنگ های محلی و آداب و رسوم عامیانه وارد عمل شوند، آنها هنوز هم درک می کنند که در نهایت این خداست که فرزندان را به دنیا می آورد.

بنابراین، می توانید این را در فصل 30، آیه 2 ببینید، یعقوب از راحیل عصبانی شد و گفت، آیا من جای خدا هستم؟ بنابراین، او درک می کند که در نهایت این تصمیم خداست، نه تصمیم او. بنابراین، وقتی راحیل به او می گوید، به من فرزند بده، وگرنه می میرم، او با عصبانیت پاسخ می دهد، من نمی توانم به تو فرزند بدهم. این به خداوند بستگی دارد که فرزند می دهد.

و بنابراین، ما این مبارزه را که در پی آن می آید، می بینیم. و همانطور که راحیل در آیه 8 می گوید، راحیل گفت که من با خواهرم مبارزه بزرگی داشته ام و پیروز شده ام زیرا بلهه فرزند داشته است. اگر بخواهید فقط بر اساس اینکه چه کسی فرزندان بیشتری نسبت به دیگری داشته است محاسبه کنید، متوجه خواهید شد که لیه شش پسر و یک دختر به نام دینه دارد که بعداً در داستان مهم خواهد بود.

و سپس زلفه، کنیز او، دو پسر دارد. بنابراین در مجموع هشت پسر می شود. راحیل دو پسر خواهد داشت که یکی از آنها پس از بازگشت آنها به سرزمین به دنیا خواهد آمد.

و سپس کنیز او، بلهه، دو پسر خواهد داشت. بنابراین، در مجموع، چهار پسر وجود دارد. و وقتی همه اینها را کنار هم بگذارید، آن 12 پسر، طبق گفته یعقوب، اجداد 12 قبیله اسرائیل می شوند.

حالا، شما با این اتفاق عجیب استفاده از یک داروی تقویت قوای جنسی، یا حداقل چیزی که به عنوان یک داروی تقویت قوای جنسی شناخته می شود، مواجه هستید. و این مهرگیاه است. و ظاهراً، سنتی وجود داشته که خوردن میوه مهرگیاه منجر به تولد فرزندان بیشتر می شود.

بنابراین، آن دو زن حيله گر، می بینید که چقدر ناامید هستند. آنها معتقدند که خدا مسئول است. در نهایت، آنها با این وجود تلاش می کنند تا با فریب دادن یعقوب از طریق مهرگیاه، خدا را منحرف کنند.

همانطور که گفتم، مهرگیاه میوه ای زرد-قرمز در بهار بود. و نکته ای قابل توجه در مورد آن این بود که ریشه های گیاه مهرگیاه مانند نیم تنه پایین یک انسان، مانند یک مرد، بود. و این می توانست به عنوان یک داروی تقویت قوای جنسی تلقی شود.

اما ببینید راوی در فصل 30، آیه 24 چه می گوید، جایی که او نام نوزاد باردار خود را می گذارد. نام او یوسف است. یوسف با ایده جمع یا جمع مرتبط است.

و بنابراین، راحیل در آیه 24 می گوید، باشد که یهوه، این نام عهد وفادار خداوند، نام شخصی اوست، باشد که خداوند پسر دیگری به من بیفزاید. بنابراین، آنها به الهیات صحیح اذعان دارند، اما با این حال حاضر نیستند کاملاً به خداوند اعتماد کنند. اکنون، به این فصل می پردازیم که چگونه یعقوب گله خود را می سازد.

و بنابراین، ما به اضافه شدن فرزندان، یوسف، و حالا به اضافه شدن و افزایش گله‌ها می‌پردازیم. بنابراین این پاسخ لابان است. اکنون قرار است شاهد ادامه‌ی دوگانه بین لابان و یعقوب باشیم.

او می‌گوید، این یعقوب است، او می‌گوید، وقت آن رسیده که من بروم. به تمام کارهایی که انجام داده‌ام نگاه کنید. حالا همسران و فرزندانم را به من بدهید و من می‌روم.

اما لابان در آیه ۲۷ به او گفت، ببین، بیا یک معامله دیگر بکنیم. و او می‌گوید که در واقع با پیشگویی، خدا را وارد ماجرا می‌کند. و منظور او از پیشگویی، کشف دانش پنهان از طریق نوعی ابزار مکانیکی است.

و بنابراین، خداوند به خاطر تو مرا برکت داده است. آیا به یاد داری که در مورد ابیملک، پادشاه جزار، به دلیل لطفی که خدا به ابراهیم و سپس اسحاق نشان داد و ثابت کرد، چگونه چنین بود؟ سپس ابیملک، در هر مورد، می‌خواست با کسی معاشرت کند.

او می‌خواست با ابراهیم و اسحاق محبوب، پیمانی داشته باشد، رابطه‌ای. و این چیزی است که اینجا می‌بینیم. او در آیه ۲۷ می‌گوید، می‌بینم که خداوند به خاطر شما مرا برکت داده است.

بنابراین، دوباره این ایده را می‌بینید؛ به آن وضوح نیست، اما تلویحاً به آن اشاره شده است. هر که تو را برکت دهد، ابراهیم، من او را برکت خواهم داد. هر که تو را نفرین کند، من او را نفرین خواهم کرد.

و صرفاً به دلیل رابطه‌ی ناشی از تولد، پیوند و مشارکت، لابان سود خواهد برد. حال، این به دلیل بد رفتاری لابان با یعقوب وارونه خواهد شد. بنابراین، می‌بینیم که این اتفاق دوباره در آیات ۲۹ تا ۳۰ رخ می‌دهد.

یعقوب می‌گوید، می‌دانی، من برای تو کار کرده‌ام و دام‌هایت زیر نظر من چگونه روزگار گذرانده‌اند. دارایی اندکی که قبل از آمدن من داشتی، بسیار افزایش یافته است. و خداوند هر جا که من بوده‌ام، تو را برکت داده است.

پس حالا وقتشه که من کار خودم رو بکنم، خونه‌ی خودم رو بسازم، گله‌های خودم رو پرورش بدم. و این توافقی بین این دو نفر خواهد بود و لابان که فکر می‌کنه خودش، یعنی استاد فریبکاری، سعی می‌کنه در ذهنش مطمئن بشه که پیشنهادی که به یعقوب می‌ده، یا اونا به توافقی می‌کنن، به گونه‌ای باشه که اون دست بالا رو داشته باشه. خب، بیایید ببینیم توافق چیه.

یعقوب می‌گوید من نمی‌خواهم چیزی به من بدهی. من نمی‌خواهم مرا ثروتمند کنی. می‌بینید که این شما را به یاد ابراهیم و پادشاه سدوم در فصل ۱۴ می‌اندازد، جایی که پادشاه سدوم می‌خواست غنایم جنگی را به ابراهیم بدهد، غنایمی که از پیروزی بزرگی که ابراهیم علیه آن ائتلاف شرقی جنگجویان که او آنها را تعقیب و شکست داده بود، رهبری کرد، به دست آمده بود.

اما ابراهیم گفت که من از جانب خدا ثروتمند خواهم شد. من از جانب تو، پادشاه سدوم، به عنوان یک پادشاه کنعانی ثروتمند نخواهم شد. بنابراین، وقتی او می‌گوید، تنها چیزی که می‌خواهم این است که در حالی که بر گله‌های تو نظارت می‌کنم، گوسفندان خالدار یا لکه‌دار، هر بره تیره رنگ و هر بز خالدار یا لکه‌دار را از آنها جدا کنم، این را در نظر دارد.

این دستمزد من خواهد بود. خب، لابان با این موافقت کرد، و سپس تصمیم گرفت آن توافق را فسخ کند. او پسرانش را به گله‌ها می‌فرستد.

او آن حیواناتی را که به طور خاص توصیف شده‌اند، برمی‌دارد و سپس بین گله‌های خود و آنچه برای یعقوب باقی مانده بود، یک سفر سه روزه قرار می‌دهد. بنابراین، هیچ نوع اختلاط نژادی رخ نخواهد داد. حال، کاری که یعقوب انجام می‌دهد این است که دوباره از یک رسم عامیانه دیگر پیروی می‌کند و شاخه‌هایی از درختان می‌گیرد و پوست آنها را می‌کند، همانطور که در آیه ۳۷ گفته شده است، پوست آنها را بیرون می‌آورد و چوب سفید زیر شاخه را نمایان می‌کند.

بنابراین شما این تناوب بین پوست درخت و سفید، پوست درخت و سفید را خواهید داشت. و سپس او با قرار دادن این‌ها روی آبشخورها شروع به کار می‌کند، به طوری که وقتی حیواناتی که داشت برای نوشیدن می‌آمدند، و سپس حیوانات ماده در حال جفت‌گیری، بین این دو جفت‌گیری صورت می‌گرفت، بین این دو تولید مثل می‌شد، و از آنها، مانند شاخه‌ها، رنگ‌های متناوب به وجود می‌آمد. بنابراین، آنچه از تولید مثل حاصل می‌شد، آن حیوانات به طور خاص توصیف شده بودند که پاداش یعقوب بودند: خالدار، خالدار و سپس حیوانات تیره.

و این اتفاقی بود که افتاد. و بنابراین، در آیه ۴۳ از فصل ۳۰ می‌بینیم که به این ترتیب، آن مرد بسیار ثروتمند شد و صاحب گله‌های بزرگ و کنیزان و غلامان و شتران و الاغ‌ها شد. بنابراین این خلاصه‌ای از تمام ثروتی است که او جمع کرده بود، نه فقط گله‌ها، بلکه حیوانات دیگر و یک خانواده بزرگ.

بنابراین، چیزی که البته باید درک کنیم این است که خداوند دوباره، همانطور که با مهرگیاه‌ها انجام داد، از این رسم عامیانه استفاده کرد. او آن را پذیرفت. او با دانش محدود آنها، حتی با تفکر آنها در مورد چگونگی دستکاری برای تأمین ثروتشان، کار کرد.

با این وجود، او از آن دانش برای رسیدن به اهدافش استفاده کرد، زیرا اهداف او بلندمدت بودند، نه یک هدف کوتاه‌مدت، یک هدف کوتاه‌مدت، بلکه یک هدف بلندمدت. بنابراین، این یک عمل عظیم از لطف و رحمت خداوند نسبت به یعقوب و خانواده‌اش است. حال، با توجه به همه این اتفاقاتی که رخ داده است جایی که افزایش زیادی، تولید مثل فرزندان، و سپس افزایش زیادی در ثروت او رخ داده است، در فصل ۳۱ تغییر در نگرش را می‌بینیم، درست مانند چوپانانی که با چوپانان ابراهیم، چوپانان لوط در فصل ۱۳، و سپس در مورد ثروت اسحاق و چوپانان پادشاه ابیملک، از جرار، در کشمکش بودند.

آنجا تنش وجود داشت. چرا این تنش در هر یک از این سناریوها در حال توسعه است؟ چون محدودیت زمین چرا و محدودیت آب وجود دارد. و بنابراین بین این گروه‌های مختلف، کشمکشی درمی‌گیرد.

در فصل ۳۱، آیه ۱، یعقوب شنید که پسران لابان می‌گویند: «یعقوب هر آنچه پدرمان داشت را تصاحب کرده و تمام این ثروت را از آنچه متعلق به پدرمان بود، به دست آورده است.» در آیه ۲، یعقوب متوجه می‌شود که نگرش لابان نسبت به او دیگر مانند گذشته نیست. اکنون، یعقوب باید همسران و فرزندان‌شان را متقاعد کند که او را همراهی کنند، به سرزمینی بروند که قبلاً نمی‌شناختند و به این اعتماد کنند که یعقوب واقعاً با حکمت خدا هدایت می‌شود.

و آنها قصد داشتند خانه پدرشان را ترک کنند. و بنابراین، او در آیه ۳ شروع به توضیح دلیل رفتن آنها می‌کند. و او کاملاً روشن می‌کند، اینطور نیست؟ ما قبلاً این آیات را خوانده‌ایم که این لابان بود که او را فریب داده بود.

و اگرچه آنها قصد داشتند دزدکی فرار کنند، دزدی کنند، لابان را فریب دهند، اما این بهترین راهی بود که می‌توانستند از عزیمت امن آنها اطمینان حاصل کنند، زیرا او نمی‌دانست لابان چه خواهد کرد. لابان و

چوپانانش نیز از پتانسیل لازم برخوردار بودند. و اگر به آیه ۲۰ نگاه کنید، این را می‌گوید: یعقوب، لابان آرامی را فریب داد.

لابان در این منطقه، یعنی آرام، زندگی می‌کند و بنابراین آنها به واسطه این ارتباط به عنوان آرامی شناخته می‌شوند. و آنها به زبان آرامی صحبت می‌کردند، باید بگوییم آرامی، زیرا به او نگفتند که فرار می‌کند. پس او چه کرد؟ آیه ۲۱، او با هر چه داشت فرار کرد و از فرات به سمت غرب، و آن رودخانه، عبور کرد و به سمت تپه‌های جلعاد، که در منطقه‌ای در شمال شرقی دریای جلیل است، حرکت کرد.

بنابراین، او در حال حرکت است و به سرزمین کنعان نزدیک می‌شود. و بنابراین، می‌بینیم که او در آیه ۱۰ از فصل ۳۱، رویایی را توصیف می‌کند. و ما بارها و بارها این رویاها را خواهیم دید که به وقوع می‌پیوندند، و این وسیله‌ای است که خداوند از طریق آن با پدران مقدس، و همچنین حتی کسانی که از نسل تعیین شده و وعده خدا نیستند، صحبت می‌کند.

و بنابراین، ما می‌دانیم که این مورد در فصل ۲۰ وجود دارد، جایی که ابراهیم و ابیملک این رابطه را دارند که ابراهیم به ابیملک دروغ گفت، اما ابیملک، در مورد همسرش، آن فریب زن و دختر را به یاد دارید، اما ابیملک خوابی می‌بیند. و ما خواهیم دید که لابان خوابی خواهد دید. و این در آیه ۲۴ اتفاق می‌افتد.

سپس خدا شب هنگام در خواب به لابان آرامی ظاهر شد و به او گفت، مراقب باش که چیزی، چه خوب و چه بد، به یعقوب نگوئی. بنابراین، رویاها از اهمیت حیاتی برخوردارند و وسیله‌ای برای تأیید این هستند که این در واقع خداست که صحبت می‌کند. بنابراین، در آیه 10، من یک بار خوابی دیدم و این خواب جفت‌گیری حیواناتی را توصیف می‌کند که رگه‌دار، خالدار یا لکه‌دار هستند و می‌توانیم فرض کنیم که حیوانات رنگی نیز هستند.

آیه ۱۱ می‌گوید، فرشته خدا، و دوباره، بارها و بارها، فرشتگان در کار خدا و در زندگی پدران مقدس مشغول هستند. و بنابراین، او از این فرشته صحبت می‌کند، و در آیه ۱۳ می‌گوید که فرشته خود را خدا معرفی می‌کند. من خدای بیت‌ئیل هستم.

بنابراین، فرشته خدا آشکارا نوعی تجلی حضور خداست. حال، زنان به راحتی متقاعد می‌شوند که آنها را همراهی کنند؛ آنها باید با یعقوب همدست باشند. و آنها در آیات ۱۴ تا ۱۶ توضیح می‌دهند که چرا آنها موافق همراهی با یعقوب هستند.

و این به این دلیل است که پدرشان با آنها به درستی، عدالت، آنطور که باید به عنوان دختر رفتار نکرده است، بلکه با آنها مانند بیگانگان و خارجی‌ها رفتار کرده است. و بنابراین، ما چیزی از ارث پدرمان، دارایی او دریافت نکرده‌ایم. او آن را به پسرانش می‌دهد.

ما هیچ چیزی از آن دریافت نکرده‌ایم. بنابراین، آنها آنچه را که اتفاق افتاده است، مداخله معجزه‌آسا، غیرمنتظره و قابل توجه خداوند تفسیر می‌کنند تا اطمینان حاصل شود که آنها آنچه را که حقشان است دریافت خواهند کرد. آیه ۱۶، جایی که می‌گوید، مطمئناً ثروتی که خدا از پدرمان گرفته است، متعلق به ما و فرزندان ماست.

پس هر چه خدا به تو گفته است، انجام بده. و بنابراین، همانطور که قبلاً خوانده‌ایم، او فرار کرد. حال آنچه قبل از ادامه مهم است، اتفاقی است که در آیه ۱۹ می‌افتد، زمانی که لابان برای چیدن پشم گوسفندانش رفته بود.

بنابراین، او با این موضوع مشغول است. او روزهای زیادی را از زیر نظر داشتن یعقوب دور است. به ما گفته شده است که راحیل خدایان خانگی پدرش را دزدیده است.

و این نه تنها برای لابان، بلکه برای یعقوب نیز فریبی می‌شود، زیرا یعقوب از دزدی این خدایان خانگی آگاه نیست. حال، خدایان خانگی، ما دقیقاً نمی‌دانیم که چه اهمیتی دارند. اما می‌دانیم که خدایان خانگی، خدایان اجدادی، خدایانی بودند که اگر خدایان خانگی را در اختیار داشته باشید، می‌توانید از آنها به عنوان تضمین ارث استفاده کنید.

این ممکن است همان چیزی باشد که در اسرائیل و همچنین در ملل خاور نزدیک باستان اتفاق می‌افتد. اما این فقط یک پیشنهاد است و قطعی نیست. این لزوماً به این معنی نیست که خانواده لابان خدایان اجدادی را می‌پرستیدند.

اما من فکر می‌کنم این به ما می‌گوید که به احتمال زیاد، به دلیل بحث ارث که با لیه و راحیل دیدیم، راحیل فکر می‌کرد که داشتن این خدایان خانگی تنبیهی علیه پدرش خواهد بود. همچنین، تا زمانی که او در آینده این خدای خانگی را داشته باشد، شاید به این نیاز داشته باشد تا ثابت کند که او دختر لابان است و فرزندان او، فرزندان لیه و راحیل، نوه‌های پدرشان هستند. در درس‌های آینده به چگونگی کنار گذاشته شدن این خدایان در داستان باز خواهیم گشت.

خب، من خوانده‌ام که چگونه لابان تصمیم گرفت به خوابی که خدا در شب به او داده بود، به درستی پاسخ دهد. بنابراین، لابان پس از هفت روز راهپیمایی اجباری با افرادی که او می‌رسد و به آنجا می‌رسد. در آیه ۲۶ لابان به یعقوب می‌گوید، چه کار کرده‌ای؟ این ممکن است کمی شما را به یاد باغ عدن بیندازد، جایی که همین سوال در مورد آدم و حوا و سپس در مورد مار پرسیده شده است. لابان می‌گوید، و همچنین باید سریع بگویم، وقتی صحبت از بدرفتاری با ابراهیم می‌شود، اینکه چگونه ابراهیم در مورد همسرش دروغ گفته است، و اینکه چگونه همین سوال توسط فرعون و دیگران از او پرسیده شده است.

تو مرا فریب دادی و دخترانم را مانند اسیران جنگی با خود بردی. خب، خیلی سخت است که او را جدی بگیریم، با توجه به اینکه اگر بین این دو خیانتی صورت گرفته باشد، مطمئناً می‌توانیم لابان را فریبکارتر بدانیم. و تو دخترانم را مانند اسیران جنگی با خود بردی.

خب، اینطور نبود. چرا مخفیانه فرار کردی و من را فریب دادی؟ چرا به من نگفتی؟ و بعد او با این جشن و سرور خیالی و رفتن مبارک، همه چیز را سر و سامان می‌دهد. خب، اصلاً اینطور نبود، او آن نگرش مثبت را نسبت به خانواده نداشت.

بنابراین، او هنوز از کلماتش برای ارضای خودش و توجیه خودش استفاده می‌کند. آیه ۲۹، من قدرت دارم به تو آسیب برسانم. حال، این یعقوب را در موقعیت نامساعدی قرار می‌دهد.

و این چیزی بود که یعقوب از آن می‌ترسید و به همین دلیل مخفیانه فرار کرد. اما خدای پدرت به من گفت مراقب باش که چیزی، چه خوب و چه بد، به یعقوب نگویم. بنابراین، او به این موضوع واکنش نشان خواهد داد.

او قصد ندارد از یعقوب سوءاستفاده کند. اما سپس با گفتن آیه ۳۰، تنش را افزایش می‌دهد و اتهام علیه یعقوب را بیشتر می‌کند، چرا خدایان مرا دزدیدی؟ و یعقوب به شدت عصبانی می‌شود. به آنچه در آیه ۳۵ می‌گوید توجه کنید.

راحیل به پدرش گفت، او در چادر به دنبال این خدایان خانگی می‌گشت. یعقوب خیلی عصبانی بود، فقط کافی است نگاهی به آن بیندازی. من از دزدی مبرا هستم.

و بنابراین، وقتی به چادر راحیل می‌رسد، وارد چادر می‌شود. راحیل خدایان خانگی را در خورجین خود پنهان کرده است. و بنابراین راحیل به پدرش می‌گوید: «ای پروردگار من، از اینکه نمی‌توانم در حضور تو بایستم، خشمگین نشو.»

بنابراین، او روی زینش نشسته است. خدایان پنهان شده‌اند. آنها حتماً آنقدر کوچک بوده‌اند که در خورجین جا می‌شدند.

من نمی‌توانم سر پا بایستم چون پیرو هستم. بنابراین به احترام او و شرایطش، از میان خورجین‌ها نگاه نمی‌کند. آیه ۳۶، یعقوب احساس می‌کند که بسیار قربانی شده است.

و او می‌گوید، جرم من چیست؟ آیه ۳۶. بنابراین، او در مقابل تمام کارهایی که در این ۲۰ سال برای لابان انجام داده، یک اتهام متقابل دارد. خب، لابان موافق است که باید یک رابطه صلح‌آمیز وجود داشته باشد.

و این همان چیزی است که وقتی لابان در آیه ۴۴ پیشنهاد پیمان بستن می‌دهد، اتفاق می‌افتد. و بنابراین آنها دو شاهد برای این پیمان صلح دارند. اول، سنگی که به عنوان ستون برپا می‌شود، و سپس به عنوان توده‌ای از سنگ‌ها که نشانگر این مناسبت نیز هست.

و سپس سوگند داریم و به دنبال آن یک وعده غذایی قربانی عهد. بیا بید به آن پردازیم. در آیه ۵۳، باشد که خدای ابراهیم و خدای ناحور، ناحور برادر ابراهیم، جد خاندان لابان، و خدای پدرشان، بین ما داوری کند.

بنابراین، اگر در توافق صلح آنها تخلفی صورت گیرد، یعنی سوءاستفاده یا خشونت علیه یکی یا دیگری صورت نگیرد، آنگاه خدا در مورد آن قضاوت خواهد کرد. بنابراین، همانطور که می‌بینید، این سوگندی نیست که بر اساس تمامیت خدا خورده شده باشد. بنابراین، یعقوب به نام ترس پدرش، اسحاق، سوگند یاد کرد.

با حرف بزرگ نوشته شده است. بیا بید به آیات قبلی برگردیم تا این موضوع را fear توجه کنید که کلمه توضیح دهیم. آیه ۴۲، جایی که یعقوب به لابان می‌گوید، اگر خدای پدرم، واقعاً می‌توان آن را ترجمه کرد، نه اینکه به معنای واقعی کلمه پدر به اسحاق اشاره کند، می‌تواند پدر بزرگ باشد که به ابراهیم اشاره دارد، یا می‌تواند صرفاً به معنای جد، خدای اجداد من، خدای ابراهیم و ترس اسحاق باشد.

حال، این خدای متفاوتی نیست، آنطور که برخی می‌گویند، بلکه، همانطور که می‌بینید، این یک تشبیه به چیزی است که قبل از خدای پدرم وجود داشت. حال، خدای پدرم کیست؟ او خدای ابراهیم است و او ترس اسحاق است. بنابراین، ترس اسحاق همان خدای ابراهیم و خدای پدرم است.

چرا اینجا از ترس اسحاق استفاده شده است؟ خب، به این دلیل است که یک استعاره وجود دارد که در آن یک علت، یا بهتر است بگویم بگذارید برعکسش کنم، که در آن یک معلول به جای علت قرار داده می‌شود در این مورد، علت، خداست. به جای اینکه بگوید او خدای اسحاق است، معلول خدا، یعنی ترس، را قرار می‌دهد.

و این ترس در این رابطه‌ی عهدی که خدا با خانواده‌ی ابراهیم دارد، یعنی محافظت و تأمین، گره خورده است، و اینکه وقتی خدا ظاهر می‌شود، در دل مردمی که این ظهور خدا را دریافت می‌کنند، ترس ایجاد می‌کند. این ترس فلج‌کننده نیست، بلکه حسی از هیبت است. حسی از روبرو شدن با واقعیت است.

نتیجه، آن واکنش پرستش در مورد مؤمنان و کسانی است که حاضر به پذیرش و همکاری با طرح بزرگتر خدا نیستند. بنابراین، ما این سوگند را که به نام اجدادشان، خدای ابراهیم و خدای ناحور، یاد شده است می‌خوانیم. و سپس این غذای قربانی وجود دارد.

این ویژگی معاهدات صلح بود، که در آن از یک حیوان قربانی پذیرایی می‌شد و این مراسم تشریفاتی معاهده را تأیید می‌کرد. حال که یک عزیمت مسالمت‌آمیز وجود دارد، به آیه ۵۵ توجه کنید که صبح زود روز بعد لابان نوه‌ها و دخترانش را بوسید و آنها را برکت داد. بنابراین، آشتی اتفاق می‌افتد.

سپس او آنجا را ترک کرد و به خانه بازگشت. حال، وقتی فصل ۳۲ و فصل‌های بعدی را بررسی کنیم، متوجه خواهیم شد که نوع دیگری از مبارزه در حال وقوع است. مبارزه در خانواده و حالا مبارزه با خدا.

و پیامد مبارزه او با خدا، دگرگونی چشمگیری است که در شخصیت یعقوب رخ می‌دهد. و ما خواهیم دید که همانطور که ما نتیجه‌ی شادی‌بخشی از آشتی بین دو شاخه‌ی ابراهیم و ناحور داریم، در بازگشت، یعقوب نیز آشتی شادی‌بخشی بین یعقوب و عیسو وجود خواهد داشت. این درس بعدی ما، درس ۱۹ خواهد بود.

این دکتر کنت متیوز در حال تدریس در مورد کتاب پیدایش است. این جلسه ۱۸، یعقوب و لابان، پیدایش فصل‌های ۲۹ تا ۳۱ است.